

"خالی نبودن زمین از حجت" در نهج البلاغه

مصطفی آذرخشی* / مهدیه رجایی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۰

چکیده

"خالی نماندن زمین از حجت خداوند" از جمله اساسی‌ترین مباحث شیعه در حوزه اعتقاد امامت است. آیاتی از قرآن کریم و احادیثی از معصومان (علیهم‌السلام) و نیز آثار مهمی از بزرگان شیعه، در اثبات این عقیده مطرح شده است. از این قاعده‌ی مهم با عنوان "اتصال الوصیه" یاد می‌شود. آیه‌هایی که در آنها سخن از قرار دادن خلیفه خداوند بر روی زمین شده، یا از وجود گواهان و انذاردهندگان الهی در میان تمام امتها سخن به میان آمده است، به همین موضوع اشاره دارد. همچنین روایات فراوانی از اهل بیت (علیهم‌السلام) که از مرز تواتر معنوی می‌گذرد پشتوانه‌ی آن است. نکته قابل توجه اینکه در عبارات نهج البلاغه نیز در کنار سایر منابع روایی، شواهد روشنی در اثبات این عقیده مهم به چشم می‌خورد. با توجه به اعتبار و مقبولیت نهج البلاغه در میان بسیاری از فرق اسلامی، تبیین این موضوع در نهج البلاغه اهمیتی دو چندان می‌یابد. با بررسی عبارات نهج البلاغه، معلوم می‌شود که در عباراتی از خطبه اول، و خطبه‌های ۸۷ و ۸۸ و ۹۷ و ۲۳۷ و نیز حکمت ۱۴۷ به این موضوع اشاره شده است.

واژگان کلیدی

حجت، نهج البلاغه، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، امامت

طرح مسئله

عقیده‌ی شیعه در مورد حجج الهی بر این است که خداوند هیچ‌گاه زمین را از عالم معصوم که برگزیده و نماینده‌ی اوست و به وسیله‌ی او حجت را بر بندگان تمام می‌کند، خالی نمی‌گذارد. تداوم سلسله‌ی حجت‌های الهی در زمین با وصایت هر حجت به حجت پس از خود، تامين می‌گردد. از این قاعده‌ی مهم با عنوان "اتصال الوصیه" یاد می‌شود و آیاتی از قرآن کریم (البقره: ۳۰؛ النساء: ۴۱؛ الفاطر: ۷۴؛ الرعد: ۷؛ الاسراء: ۷۱؛ النحل: ۸۴) و روایات فراوانی از اهل بیت (علیهم‌السلام) که از مرز تواتر معنوی می‌گذرد (برای نمونه نک: کلینی، ۱۷۷/۱-۱۹۸)، پشتوانه‌ی آن است.

پژوهش حاضر در پی یافتن پاسخ این سؤال است که در میان بیانات امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه چه تصریحات یا اشاراتی بر موضوع "خالی نبودن زمین از حجت" وجود دارد. نظر به اهمیت نهج البلاغه در میان مسلمانان، تبیین این بحث در عبارات نهج البلاغه به تقویت و مقبولیت این موضوع کمک شایانی می‌کند.

بیانات امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در باب "خالی نبودن زمین از حجت" در نهج البلاغه

۱- حکمت یکصد و چهل و هفتم، شرح گفتگویی خصوصی بین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و کمیل بن زیاد است. این گفتگو شامل این جمله است که: «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِيَّ بِحِجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ وَكَمْ دَا وَآيِنٌ أَوْلِيكَ أَوْلِيكَ وَاللَّهُ الْأَقْلُونَ عَدْدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ وَبِرَزَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ بِهِمْ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبِأَسْرُوهُمُ الرُّوحَ الْيَقِينِ وَاسْتَأْلَوْا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ وَأَسْبُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاهَا مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالدُّعَاءُ إِلَيَّ دِينُهُ» (سیدرضی، ۴۹۷)

شیخ صدوق در کمال الدین برای این حدیث، چهارده طریق ذکر کرده است و بعد از بیان اسناد متعدد این روایت تاکید می‌کند که: و لهذا الحدیث طرق کثیرة (صدوق، کمال الدین، ۲۹۴/۱) افزون بر شیخ صدوق، بسیاری از علما در کتب متقدم، این حدیث را با اسناد گوناگون آورده‌اند؛ چنانکه ابن هلال ثقفی (م ۲۸۳ق) در الغارات آن را با اسناد خویش از کمیل بن زیاد روایت کرده است (ابن هلال، ۸۹/۱)

^۱- آری خدای من: زمین از کسی که دین خدا را برهان و حجت نگه دارد خالی نیست که آن حجت‌ها یا آشکار و مشهورند و یا پنهان؛ تا حجت‌ها و دلایل روشن الهی از بین نرود. آنان چند نفرند و در کجایند؟ به خدا قسم که از نظر شمار اندکند اما از جهت مقام و مرتبه در نزد خدا بسیار با عظمتند. به وسیله آنها خداوند حجت‌ها و دلایل خود را حفظ می‌کند تا آنها را به امثال خود به امانت بسپارند و در دلهای افرادی نظیر خودشان بکارند. علم و دانش با بصیرت، یکباره رو به ایشان آورده و مباشر روح ایمان و یقین گردیده‌اند، و آنچه را که اهل عیش و لذات دنیا سختش شمرده‌اند، آنها آن را بر خویش آسان گرفته‌اند و به آنچه که جهال و نادانان از آن ترسانند، مانوسند؛ در دنیا با پیکرهائی زندگی می‌کنند که جانهای آن پیکرها، به محل اعلی آویخته است. آنان در روی زمین جانشینان خدا و دعوت کنندگان به راه دین اویند.



همچنین ابن واضح یعقوبی (م ۲۹۲ق) در کتاب تاریخ خود این حدیث را از کمیل بن زیاد روایت کرده است. دانشمندان دیگری نیز چون شیخ مفید در الارشاد، ابن شعبه حرّانی در تحف العقول و شیخ طوسی در الامالی حدیث را آورده اند و نعمانی در کتاب الغیبه، با نقل این حدیث از کمیل بن زیاد آن را حدیثی مشهور از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته است (نعمانی، ۱۳۶)

مطابق روایت مذکور، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اصل "خالی نبودن زمین از حجت پروردگار" را به صراحت مورد تأکید قرار داده اند: "لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ"؛ همچنین به این حقیقت نیز اشاره کرده اند که حجت‌های خداوند گاه، ظاهر و شناخته شده اند و گاهی پنهان و ناشناس: "إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا" کلمه "معمور" اسم مفعول از ریشه "عمر" است و لغت شناسان در توضیح آن نوشته اند: «الْمَعْمُورُ مِنَ الرِّجَالِ: الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ» (ابن منظور، ۲۹/۵) چنانکه ملاحظه می شود، در این حدیث نیز "معمور" مقابل "مشهور" استعمال شده است؛ بنابراین معنای کلمه "معمور"، "ناشناس" است. در عبارت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، تصریح شده است که حجت‌ها خداوند که مستمراً در میان خلق حضور دارند، گاهی ظاهر و شناخته شده اند و گاهی هم غائب و ناشناس.^۱

آن حضرت در خطبه های دیگر، اشاراتی به موضوع غیبت حجت دوازدهم حضرت مهدی (علیه السلام) دارد؛ از آن جمله عبارت "فِي سُنَّةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِمُ أَثَرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ" در خطبه ۱۵۰ و عبارت "فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامَ، وَ صَرَبَ بِعَسِيبِ دَنْبِهِ، وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَائِهِ بَقِيَّةً مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أُنْبِيَائِهِ" در خطبه ۱۸۳ است.

در این دو عبارت که به تصریح شارحان راجع به مهدی آل محمد (علیهم السلام) بیان شده است (نک: خوبی، ۳۵۴/۱۰) ایشان به عنوان باقی مانده حجج الهیه و خلیفه ای از سلسله جانشینان پیامبران الهی معرفی شده اند. امام تأکید کرده اند که آن حجت الهی مدتها در ناشناسی زندگی خواهد کرد؛ یعنی همان مطلبی که در عبارت "وَ إِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا" راجع به حجت خداوند بیان شده است.

پس از این، امام (علیه السلام) به حکمت "خالی نبودن زمین از حجت" اشاره کرده اند و یاد آور شده اند که: "إِنَّمَا تَبْتَطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ" این جمله حاکی از این است که بدون حجت، راهنمایی برای دلالت بشر به خداوند نیست؛ اگرچه انسان واجد عقل است؛ اما عقل در عین آنکه حجت باطنی انسان است (نک: کلینی، ۱۵/۱) بدون حجت ظاهری که انبیاء و اوصیاء هستند، دچار غفلت می شود و نیازمند بیدارگرانی است که گنجینه های معرفتی مدفون در غبار غفلتها را آشکار سازند: "وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ" (سیدرضی، ۴۳) بنابراین بی حضور حجت در میان خلق، بیانات الهی باطل می شد. نکته مهم دیگر در کلام آن حضرت این است که این حجت با وجود زندگی مخفیانه، در امر هدایتگری کاملاً فعال است؛

^۱ - در روایات سایر اهل بیت (علیهم السلام) نیز، غیبت امام را به ناشناسی زندگی کردن ایشان توضیح داده اند.

به عبارت دیگر غائب بودن او منجر به غافل بودنش نمی‌شود؛ چه، اگر او نبود، هیچ راه روشن هدایتی برای بشر باقی نمی‌ماند.

امام علیه السلام، بعد از بیان جایگاه رفیع این حجج و اشاره به علم یقین آوری که این حجتها واجد آنند، تصریح نموده‌اند که ایشان خلفاء خداوند بر روی زمین و دعوت کنندگان خلق به سوی خدای متعال هستند. تعبیر "أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ" یاد آور آیه‌ی سی‌ام از سوره مبارکه بقره است که: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» «هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت که من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، ایشان گفتند آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟ در حالی که ما ستایش و سپاس تو می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

شاهد بحث در این آیه شریفه عبارت "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" می‌باشد که با عبارت "أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ" کاملاً هماهنگ است و حاکی از اراده‌ی خدا بر قرار دادن جانشینی بر روی زمین است. این آیه، از آیات اصلی مورد استفاده متکلمان در مباحث گوناگون امامت است. عموماً عقیده‌ی آنها بر این است که منظور از خلیفه در این آیه‌ی شریفه، حجت الهی است. خداوند حجت خود را در زمین در جایگاه خویش قرار می‌دهد تا او به حکم خدا امر و نهی کند.^۱ به خصوص با توجه به آیه "يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ" بیان داشته‌اند که خلافت در زمین مساوق با حکمرانی است.^۲ متکلمان، لازمه جانشینی خدا و نشستن در جایگاه حکم و امر و نهی را آن دانسته‌اند که خلیفه می‌بایست شریف‌ترین و کامل‌ترین بشر از هر حیث بوده و معصوم از خطا باشد، تا فایده‌ی مورد نظر بر آن مترتب گردد.^۳ محدثان نیز در این بحث با متکلمان هم عقیده هستند.^۴

۱ - حلی، کتاب الأئین، پیشین، ص ۳۳۶-۳۳۷-التلاون: ...إنما سمي الخليفة خليفة لأنه يحكم في الخلق بحكم الله تعالى ويحملهم على أمره ونهيه فهو خليفة الله تعالى... وفائدته لا تحصل إلا مع العصمة

۲ - عاملی (بیاضی)، پیشین، ج ۱، ص ۸۶-البحث السادس: بدأ الله بالخليفة قبل الخليفة بقوله: (إني جاعل في الأرض خليفة) والحكيم يبدأ بالأهم، فالخليفة أهم من الخليفة، فلا بد من كونه أكمل وأشرف في قوته العلمية والعملية، وليس كذلك إلا المعصوم، فيجب، وهذا يطل الاختيار لأنه إنما سمي خليفة لأنه يحكم، فهو خليفة الله وهو قول ابن عباس وابن مسعود والسدي، وشاهده: (يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق)

۳ - حلی، ص ۳۳۶-الثامن والعشرون: قوله تعالى: (إني جاعل في الأرض خليفة) بدأ الله تعالى بالخليفة قبل الخليفة والابتداء من الحكيم إنما هو بالأهم فدل على أن الخليفة أهم فلا بد وأن يكون الخليفة أكمل من كل الخلق في القوة العلمية والعملية وأشرفهم ومن يكون كذلك وليس ذلك إلا المعصوم.

۴. نیز ابن بابویه، پیشین، ص ۴ - ۵-فتبت ان خلافة الله توجب العصمة و لا يكون الخليفة الا معصوما.



از نظر لغوی نیز جمله اسمیه بر دوام و ثبوت دلالت می‌کند. بنابراین، جمله "انی جاعل فی الارض خلیفه" ظهور در دوام جعل خلیفه توسط خداوند در زمین دارد. به علاوه اسم فاعل جاعل که از صیغه‌های صفت مشبیه است نیز ظهور در دوام را تقویت می‌کند؛ چنانکه در برخی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام با استناد به آیهی فوق، آن را حاکی از استمرار حجت‌های الهی از ابتدای آفرینش حضرت آدم تا قیامت دانسته‌اند؛ برای نمونه، شیخ کلینی در کتاب الکافی حدیثی ذکر کرده است که طی آن امام کاظم علیه‌السلام این آیه را در موضوع امامت و دوام امامان تفسیر کرده‌اند: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه‌السلام أَلَا تَدُلُّنِي إِلَى مَنْ أَخَذَ عَنْهُ دِينِي فَقَالَ هَذَا ابْنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي أَخَذَ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِيَّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا قَالَ قَوْلًا وَفَى بِهِ» (کلینی، ۳۱۲/۱) یعنی: «محمد بن اسحاق از امام کاظم علیه‌السلام سوال کرد: آیا مرا به کسی راهنمایی نمی‌کنی که دینم را از او بگیرم؟ امام فرمودند: {آن کسی که باید دینت را از او بگیری} این فرزندم علی است. {چنانکه پیش از این نیز} پدرم دست مرا گرفت و نزد قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برد و گفت: پسرم خداوند فرموده است (من در زمین خلیفه می‌گمارم.) و خداوند متعال هنگامی که چیزی بگوید به آن وفا می‌کند.» در بیان امام، مضمون آیه در حکم يك وعده الهی، مطرح شده که حتماً خداوند به آن وفادار خواهد ماند و همواره خلیفه‌ای بر زمین خواهد نشاند.

همچنین، شیخ صدوق در مقدمه‌ی کتاب کمال الدین بر مبنای همین آیه در جهت اثبات برخی عقاید امامتی شیعه بحث مفصلی ارائه می‌کند. یکی از مهمترین مباحث ایشان در باب لزوم وجود خلیفه‌ی الهی و به عبارتی حجت خدا در زمین می‌باشد. ایشان در این باره این گونه توضیح می‌دهد: «خداوند به (آفرینش) خلیفه قبل از سایر خلائق آغاز کرد و این نشان می‌دهد که حکمت ایجاد خلیفه نسبت به خلیقه رساتر است و به همین دلیل خداوند از آن کار شروع کرده است زیرا او منزّه و حکیم است و حکیم کسی است که از فعل مهتر آغاز می‌کند نه فعل فراگیرتر. این موضوع تائیدی است بر فرموده‌ی امام صادق علیه‌السلام که حجت قبل از مردم و همراه ایشان و پس از آنها هست و اگر خلائق را بدون خلیفه خلق می‌نمود در واقع ایشان را برای نابودی آماده کرده بود.»^۱ جمله کوتاه "الخلیفة قبل الخلیقه" به خوبی مفهوم نیاز دائمی بشر به حجت الهی و به عبارتی اصل اتصال الوصیه را می‌رساند.

علامه مجلسی نیز پس از ذکر مجموعه‌ی احادیث ذیل آیه "و لقد وصلنا لهم القول" چنین می‌گوید:

^۱ - ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، پیشین، ص ۴-۵: «فبدأ عز وجل بالخلیفة قبل الخلیقة، فدل ذلك على أن الحکمة فی الخلیفة الخلیفة أبلغ من الحکمة فی الخلیقة، فلذلك ابتداء به لأنه سبحانه حکیم، والحکیم من یبدء بالأهم دون الأهم، وذلك تصدیق قول الصادق جعفر بن محمد علیه‌السلام حيث یقول: "الحجة قبل الخلق، ومع الخلق، وبعد الخلق" ولو خلق الله عز وجل الخلیقة خلوا من الخلیفة لکان قد عرضهم للتلف»

«لعل المعنى وصلنا لهم القول: أى بيان الحق والانذار وتبليغ الشرايع بنصب إمام بعد إمام، أو القول والاعتقاد بولاية إمام بعد إمام، و المراد به قوله تعالى "إنى جاعل فى الأرض خليفة" أى هذا الوعد، والتقدير متصل إلى آخر الدهر.»^۱ ایشان مراد آیه‌ی وصلنا لهم القول را همان وعده‌ی "انى جاعل فى الارض خليفة" می‌داند و می‌گوید این تقدیر تا آخر روزگار پیوسته خواهد بود.

افزون بر این، در بین مفسران اهل سنت، آلوسی ذیل این آیه به وضوح به مساله اتصال حجت‌های الهی به عنوان واسطه‌های فیض خداوند به سایر مخلوقات اشاره می‌کند و عقیده خود را چنین شرح می‌دهد: «معنى خليفة بودنش آن است که او خلیفه خداوند در زمین است و همچنین اند همه‌ی انبیا که خداوند ایشان را برای آبادانی زمین و سیاست مردم و تکمیل نفوس ایشان و اجرا نمودن امر الهی در میان آنها، خلیفه‌ی خویش گردانید. این نه به دلیل نیاز خداوند به خلیفه است بلکه به دلیل کوتاهی شأن مردم است زیرا ایشان در نهایت کدورت و ظلمت جسمانی هستند و خداوند در نهایت تقدس. باید که در قبول فیض (که روش الهی بر آن جاری شده است) مناسبتی باشد پس در این میان باید واسطه‌ای که هر دو جهت تجرد و تعلق را داشته باشد، از جهتی قبول فیض کند و از جهتی فیض برساند... در نزد اهل الله مراد از خلیفه آدم است... این خلافت همچنان در انسان کامل خواهد بود تا زمان قیام ساعت و ساعت قیام. چرا که هنگامی که این انسان از عالم برود، عالم می‌میرد زیرا او روحی است که قوام دنیا به آن است پس او پایه‌ی معنوی آسمان می‌باشد و دار دنیا مانند عضوی از جسد عالم است و روح عالم نیز آن انسان است.»^۲

از آنجا که آلوسی دارای گرایش‌های عرفانی بوده است، به نظر می‌رسد که در توضیح این آیه به نظریه‌ی عارفان در باب حضور دائمی "ولی الله" بر روی زمین توجه داشته است. چنانکه در میان اهل سنت نیز، نظریه‌ی حضور دائمی "ابدال" بر روی زمین از جهاتی شبیه به اصل "خالی نبودن زمین از حجت" است؛ از آنجا که ابن ابی الحدید نیز این نظریه را درباره‌ی عبارت "لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ" مطرح نموده است، ذیل عنوانی مستقل به آن را بررسی می‌کنیم.

۱ - مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۱ - ۳۲: در مورد این آیه در ادامه خواهد آمد.

۲ - آلوسی، تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۲۱: «ومعنى كونه خليفة أنه خليفة الله تعالى فى أرضه، وكذا كل نبى استخلفهم فى عمارة الأرض وسياسة الناس وتكميل نفوسهم وتنفيذ أمره فيهم لا حاجة به تعالى، ولكن لقصور المستخلف عليه لما أنه فى غاية الكدورة والظلمة الجسمانية، وذاته تعالى فى غاية التقديس، والمناسبة شرط فى قبول الفيض على ما جرت به العادة الإلهية فلا بد من متوسط ذى جهتي تجرد وتعلق ليستفيض من جهة ويفيض بأخرى... وعند أهل الله تعالى المراد بالخليفة آدم وهو عليه السلام خليفة الله تعالى وأبو الخلفاء والمجلى له سبحانه وتعالى، والجامع لصفتي جماله وجلاله... ولم تزل تلك الخلافة فى الإنسان الكامل إلى قيام الساعة وساعة القيام، بل متى فارق هذا الإنسان العالم مات العالم لأنه الروح الذى به قوامه، فهو العماد المعنوى للسماء، والدار الدنيا جارحة من جوارح جسد العالم الذى الإنسان روحه.»



ابن ابی الحدید و طرح نظریه "ابدال" در شرح عبارت "لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ"

ابن ابی الحدید در شرح عبارت "لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ" نوشته است: « و هذا يكاد يكون تصريحاً بمذهب الإمامية إلا أن أصحابنا يحملونه على أن المراد به الأبدال الذين وردت الأخبار النبوية عنهم أنهم في الأرض سائحون فمنهم من يعرف و منهم من لا يعرف و أنهم لا يموتون حتى يودعوا السر و هو العرفان عند قوم آخرين يقومون مقامهم.» (ابن ابی الحدید، ۱۸/۳۵۱) یعنی: « این سخن تقریباً تصریح به مذهب شیعه امامیه است؛ اما اصحاب ما این افراد را که زمین از ایشان خالی نمی‌گردد، همان ابدالی می‌دانند که اخبار نبوی در مورد آنها وارد شده است. ایشان نمی‌میرند مگر آنکه سر و معارف خویش را به کسانی مانند خودشان، بسپارند و ایشان در همان مقام برخیزند.»

در اخبار اهل سنت به موضوع حضور دائمی "ابدال" بر روی زمین اشاراتی شده است. چنانکه هیثمی در مجمع الزوائد در باب مستغنی این اخبار را جمع کرده است. همچنین در کنز العمال بابی به این موضوع اختصاص یافته است و مجموعاً ۲۴ روایت مربوط به ابدال در این باب ذکر شده است. باید توجه داشت که در هیچیک از این اخبار عبارت "فمنهم من يعرف و منهم من لا يعرف" که ابن ابی الحدید در جمله خویش آورده است، یافت نشد؛ به نظر می‌رسد که وی این عبارت را از آن رو آورده است که ذهن مخاطبان را از تصریحی که به اعتراف خودش در کلام علی (علیه السلام) بر عقیده شیعه وجود دارد، مصروف به نظر اهل سنت کند.

باید توجه داشت که بعضی از روایات ابدال ناشی از درآمیختگی مشاهدات موردی با روایات صحیحه است و چندان قابل اعتماد نیست. از این روست که در متن روایات ابدال اختلافات مهمی از جمله اختلاف در تعداد آنها و محل زندگی آنها به چشم می‌خورد؛ چنانکه در پاره ای از روایات، تعداد آنها ۳۰ نفر و در روایاتی ۴۰، ۶۰، ۷۰ و ۸۰ نفر نیز ملاحظه می‌شود (نک: متقی هندی، ۱۲/۱۸۵) همچنین اختلافاتی درباره محل زندگی آنها دیده می‌شود (نک: همان)؛ در پاره ای از روایات، محل زندگی آنها شام و در روایاتی عراق بیان شده است. به نظر می‌رسد موضوع "وجود ابدال" دارای اصلی صحیح است؛ اما پیرایه‌هایی به آن بسته شده که درک درست تمامی حقیقت را دشوار می‌کند. به دور از آن پیرایه‌ها، اصول مشترک محتوایی در روایات ابدال، چنین است:

۱. خالی نبودن زمین از ابدال
۲. نزول خیرات و برکات به سبب ایشان
۳. دفع عذاب الهی به وجود آنان
۴. نقش خداوند در جایگزینی (تبدیل) آنان (نک: همان)

با ملاحظه دقیق این نکات، رد پایی روشن از اصل استمرار حجج الهی، در عقاید اهل سنت جلوه‌گر می‌شود؛ اما در اینکه این افراد چه کسانی هستند (یعنی در مبحث "من الابدال؟") اختلافات جدی در ادبیات اعتقادی تشیع و تسنن وجود دارد.

در روایات شیعه، ابدال به طور خاص ائمه و اوصیاء معرفی شده‌اند؛ چنانکه خالد بن هیثم فارسی از امام رضا علیه السلام راجع به عقیده‌ی عامه در مورد ابدال پرسید. وی روایت کرده: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَبْدَالَ فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدَالُ؟ قَالَ صَدَقُوا الْأَبْدَالُ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذَا رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَخَتَمَ بِمُحَمَّدٍ صلوات الله عليه وآله». (طبرسی، ۴۳۷/۲) «به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردم می‌پندارند که در زمین ابدالی وجود دارند؛ این ابدال کیانند؟ حضرتش فرمود: راست می‌گویند؛ ابدال همان اوصیاء هستند. هنگامی که انبیا برداشته شدند و به محمد صلوات الله عليه وآله پایان پذیرفتند خداوند اوصیاء را در زمین بدل انبیا قرار داده است.» در این روایت، امام رضا علیه السلام ضمن تأیید اصل "حضور دائمی ابدال بر روی زمین" مصداق ابدال را اوصیاء پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله دانسته‌اند؛ مؤید این موضوع اوصافی است که در روایات ابدال اهل سنت به چشم می‌خورد؛ برای مثال در این روایات بیان شده است که ابدال، مانند ابراهیم خلیل الرحمن هستند. (نک: ابن حنبل، ۳۲۲/۵) خیرات و برکات به سبب ایشان نازل می‌شود و به برکت ایشان عذاب دفع می‌شود؛ خدای متعال اراده کرده که آنها حضوری دائمی بر روی زمین داشته باشند (نک: همان، ۱۱۲/۱) این ویژگی‌ها با اوصاف انبیا و اوصیاء که خلفاء الهی بر روی زمین هستند، مطابقت دارد. بنابراین اگر هدف ابن ابی الحدید از طرح موضوع ابدال، اشاره به افرادی غیر از اوصیاء پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله باشد، سخنی دور از حقیقت بیان کرده است.

در ادامه به نصوصی از نهج البلاغه اشاره می‌کنیم که به روشنی مقصود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در چنین عباراتی آشکار می‌کند.

۲- در خطبه اول نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عملکرد پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله برای هدایت مردم پس از خود، بیان داشته‌اند: «فَقَبِضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا صَوًّا وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا يَغَيِّرُ طَرِيقَ وَاضِحٍ وَ لَا عَلَمٍ قَائِمٍ» (سیدرضی، ۴۴) یعنی: «خداوند رسول اکرم صلوات الله عليه وآله را کریمانه قبض روح کرد و آن حضرت، آنچه را که انبیا پیشین برای امت خود تعیین کرده بودند، در میان شما به جای نهاد؛ زیرا آنها هرگز امت خود را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار هدایت، از میان مردم نرفتند.»

در عبارت حضرت امیر علیه السلام به این موضوع تصریح شده است که پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله مانند انبیا پیشین، جانشینی برای هدایت امت معین فرمود؛ این جمله دلالت بر اصل "خالی نبودن زمین از حجت" دارد. مطابق روایت متواتر ثقلین، آنچه که پیامبر اکرم صلوات الله عليه وآله برای هدایت امت پس از خود مشخص کرده‌اند، کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام است (نک: کلینی، ۲۹۳/۱؛ ابن حنبل، ۵۹/۳؛ مسلم بن حجاج، ۱۲۳/۷؛ ترمذی، ۳۲۸/۵) جالب آنکه در برخی از نقلهای حدیث ثقلین، به جای عبارت "انّی تارک" عبارت "انّی

مخلف" (صدوق، عیون اخبار الرضاع، ۵۷/۱) و در نقلهایی به جای کلمه "تقلین"، "کلمه" خلیفتین" ملاحظه می شود (نک: ابن حنبل، ۱۸۲/۵) بنابراین مقصود از عبارت "خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمَهَا" تعیین تقلین از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای هدایت امت است.

۳- در خطبه ۸۷ امام عَلَيْهِ السَّلَام بیان کرده اند: « فَأَيُّنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيُّنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ يَتَّبِعُكُمْ عِتْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ أَرْمَةٌ الْحَقُّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رُدُّوهُمْ وُزُودَ الْهَيْمِ الْعَطَاشِ » (سیدرضی، ۱۱۹) یعنی: «مردم! به کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق افراشته و نشانه های آن آشکار است و چراغ های هدایت برقرار است؛ پس چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ در حالی که عترت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان شماست، آنها زمامداران حق و یقینند، پیشوایان دین، و زبان های راستی و راستگوبانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید.» در این عبارت، شواهد روشنی برای فهم آنچه که در خطبه اول به عنوان سنت همیشه انبیاء بیان شده بود، به چشم می خورد. در خطبه اول ملاحظه کردیم که امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که پیامبران، هرگز امت خود را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه های استوار هدایت، از میان مردم نرفتند: «إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَعَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَ لَا عِلْمٍ قَائِمٍ» حال در خطبه ۸۷ عترت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان "أَرْمَةٌ الْحَقِّ، أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ" معرفی کرده اند. بنابراین اگر مطلب خطبه اول را در پرتو خطبه ۸۷ درک کنیم، معنای عبارت "وَ خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمَهَا" این می شود که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای هدایت امت پس از خود، علاوه بر قرآن، عترت را معرفی نموده که نشانه های هدایت و راستی هستند و آنها را باید همطراز قرآن برمسند راهبری قرار دهید تا هدایت شوید.

۴- در خطبه یکصدم نهج البلاغه، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام مطالب مهمی درباره حضور مستمر حجت های خداوند از آل محمد پس از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تکمیل نعمت های الهی در دولت مهدوی بیان کرده اند: «وَ خَلَفَ فِيْنَا رِيَابَةَ الْحَقِّ مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ. دَلِيلُهَا مَكِيثُ الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ. فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطَلِّعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَ يَضُمُّ نَشْرُكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزَلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ، وَ تَتَّبِتَ الْأُخْرَى، فَتَرْجِعَا حَتَّى تَتَّبِتَا جَمِيعاً. أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا حَوَى نُجْمٌ طَلَعَ نُجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ، وَ أَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ»^۱

^۱ - پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد پرچمی که هر کس از آن پیشی گیرد از دین خارج شود و آن کس که از آن عقب بماند هلاک گردد و هر کس که از آن جدا نشود، به راه حق می رسد، راهنمای این پرچم با تانی سخن می گوید و دیر به پای می خیزد، اما به هنگامی که بپا خواست به سرعت پیش می رود. آن گاه که شما تحت فرمان او در آمدید و با انگشتان دست به او اشاره کنید کنایه از مشهور

در این عبارات، امام علیه السلام، مشابه خطبه اول، درباره موضوع خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفته است. چنانکه ملاحظه می شود در هر دو خطبه، فعل "خلف" برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کار رفته است. جمله "مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ" که درباره "پرچم هدایت" پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شده است، جمله ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به اقرار شیعه و اهل سنت، آن را و مشابه آن را بارها درباره اهل بیت خود بیان کرده است (نک: صفار، ۲۹۷؛ صدوق، کمال الدین، ۲۳۹/۱؛ حاکم نیشابوری، ۳۴۳/۲)

در مواضع دیگر نهج البلاغه نیز چنین وصفی راجع به آل محمد مطرح شده است؛ برای مثال در حکمت ۱۰۹ نهج البلاغه آمده است: « نَحْنُ التُّمْرَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَ الْإِنْبَاءُ يَزِجُ الْعَالِي » (سید رضی، ۴۸۸) یعنی: « ما تکیه گاه میانه ایم، عقب ماندگان به ما می رسند، و پیش تاختگان به ما باز می گردند. » همچنین در خطبه دوم نهج البلاغه آن حضرت بیان داشته: « لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ » (سیدرضی، ۴۷) یعنی: « کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آله و سلم اساس دین، و ستون های استوار یقین می باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان ببیوندد؛ زیرا ویژگی های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آله و سلم نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت، به آنها تعلق دارد. » افزون بر این در خطبه ۹۷ نهج البلاغه آمده است: « انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالزُّمُوا سَمْتَهُمْ وَ اتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا وَ لَا تَسْقُوهُمْ فَتَنْضَلُوا وَ لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا » (سیدرضی، ۱۴۳) یعنی: « مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سو که گام بر می دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی برند، و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند، سکوت کنید، و اگر قیام کردند، قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید، و از آنان عقب ننماید که نابود می گردید.

سه عبارت اخیر بیانگر این حقیقت است که آل محمد علیهم السلام ملاک حقیقت و چراغ هدایت در امت اسلامند و اهل افراط و تفریط باید خود را با آنها هماهنگ کنند. همین دو وصف درباره جانشینان

شدن او و اینکه رهبری او بر شما مسلم شد { دوران او سپری شده و مرگ او فرا می رسد. بعد از او تا آن زمان که خدا بخواهد در انتظار باشید تا این که خداوند کسی را برانگیزد که شما را جمع کند و پراکندگی شما را به هم پیوند بخشد؛ به چیزی که زمانش فرا نرسیده، طمع نکنید و از آنچه پشت کرده، مأیوس و نگران نباشید. چه این که آن کس که پشت کرده ممکن است یکی از پاهایش به لغزد و دیگری برقرار ماند سپس هر دو با هم بجای خود برگردند و برقرار مانند آگاه باشید که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همانند ستارگان آسمانند که هر گاه یکی از آنها غروب کند ستاره دیگری طلوع می کند. گویا می بینیم در پرتو خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نعمتهای خدا بر شما تمام شده و شما به آنچه آرزو دارید رسیده اید.

پیامبر ﷺ در عبارت " وَ خَلَفَ فِينَا زَايَةَ الْحَقِّ مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقٌ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقٌ، وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ " آمده است.

جالب اینجاست که ابن ابی الحدید در شرح این عبارت نوشته است: « رایة الحق الثقلان المخلفان بعد رسول الله ﷺ و هما الكتاب و العترة » (ابن ابی الحدید، ۸۵/۷) اما درباره این جمله که در ادامه همین عبارت آمده است سکوت معناداری کرده است؛ امام علیؑ در دنباله فرموده اند: « أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ » این عبارت وقتی در سیاق جانشینان پیامبر ﷺ در نظر گرفته شود، به خوبی گواه بر این مطلب است که آن کسانی که زمین از وجودشان خالی نمی شود و حضوری مستمر در میان خلق دارند و خلفاء الهی و جانشینان پیامبر ﷺ در امت اسلام هستند، آل محمدند. موضوعی که در این خطبه مطرح شده است، همان مطلبی است که در حکمت ۱۴۷ آمده بود: " اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِلَّا خَائِفًا مَعْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ " و ابن ابی الحدید تلاش کرده بود تا علیرغم آنکه عبارت مذکور، به اعتراف خودش، صراحت در مذهب امامیه دارد، آن را به حضور "ابدالی" تأویل نماید که به گمان او غیر آل محمدند. حال آنکه عبارات مذکور از نهج البلاغه به خوبی نشان دهنده این حقیقت است که آنچه در کلام امیرالمؤمنین علیؑ درباره خالی نبودن زمین از حجج الهیه بیان شده است، همان زنجیره متصل امامان از عترت است.



نتیجه:

به مانند قرآن کریم و روایات متواتر اهل بیت علیهم السلام که از تداوم حضور حجج الهیه بر روی زمین سخن گفته اند، تصریحات متعددی از امیرالمؤمنین علیؑ راجع به همین موضوع در نهج البلاغه ملاحظه می شود؛ چنانکه آن حضرت، از معرفی پیوسته حجت های خداوند، به عنوان سنت همواره پابرجای انبیاء الهی یاد کرده است.

منابع:

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق
۲. ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دارصادر، بی تا
۳. ابن شعبه حزانى، حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول، قم، جامعه مدرسین ۱۴۰۴ ق
۴. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دارالفکر، بی تا
۵. ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق
۶. ابن هلال ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید، الغارات، قم، دار کتاب اسلامی، ۱۴۱۰ ق
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحیح، دارالفکر، بیروت، بی تا
۸. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق
۹. خوئی، میرزا حبیب الله هاشمی، منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸ ش
۱۰. سید رضی، ابو الحسن محمد بن حسین بن موسی، نهج البلاغه، قم، دارالهجرة، بی تا
۱۱. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ش
۱۲. همو، کمال الدین وتمام النعمة، قم، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق
۱۳. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی ۱۴۰۴ ق
۱۴. طبرسی (ابومنصور)، احمد بن علی، الاحتجاج، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۱ق
۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش
۱۶. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۹ق
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء ۱۴۰۴ق
۱۸. مسلم بن حجّاج، صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق